

تقیه و زمینه سازی برای بحران اعتماد

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سؤال^۱: برخی معتقدند تقیه در میان شیعیان که در احادیث فراوانی از اهل بیت آمده است، مانند: «التقیة دینی و دین آبائی: تقیه دین من و دین پدران من است»، در ارتباط با دیگر مذاهب مشکلات زیادی ایجاد می کند، از جمله: بحران اعتماد، بلکه حتی با خود شخص، از این جهت که به شخصیت انسان شیعی حالت نفاق و دوگانگی می دهد، نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ: آنچه از قرآن کریم و سنت شریف - صرف نظر از جزئیات مباحث تقیه - فهمیده می شود این است که تقیه دو معنای اساسی دارد که عبارتند از:

معنای اول: تقیه از روی ترس (خوف)، که هدف آن حفظ جان از خطر در مواقع ضروری است و مسلمانان تقریباً بر این معنا اتفاق نظر دارند. زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (النحل: ۱۰۶)، و می فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مِنْهُمْ تَقَاةً﴾ (آل عمران: ۲۸) در هر موقعیتی که انسان، برای جان خود یا خانواده یا هر کس دیگری از مومنین که به او ارتباط دارد در اثر بیان دین، فکر یا آنچه به آن اعتقاد دارد، احساس خطر کند می تواند به مقداری که مسائل ایجاد می کند، به انجام تقیه بپردازد.

^۱ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدین والاجتماع ۲: سوال ۳۵۱.

این قاعده که عقل و منطق عقلانی آن را تأیید می کند، استثنائی ندارد مگر در دو مورد:

مورد اول: این که یک ضرورت والا وجود داشته باشد که مستلزم افشای آن باشد، به طوری که ریختن خون انسان یا وقوع وی در ضرر و حرج برای آن روا باشد این همان چیزی است که امام خمینی بارها در فتاوی مرتب با مسائل امر به معروف و نهی از منکر در سطح سیاسی و اجتماعی عمومی به آن اشاره کرده است. وقتی مسئله دایر مدار این باشد که یا فداکاری کنیم یا دینی در معرض محو و نابودی قرار گیرد در این صورت فداکاری واجب است. چون این قضیه از جهت یتابع اهمیت است و از جهت دیگر تابع وجود و وجود برخی تشریحات اساسی است که می دانیم شارع سبحانه و تعالی به هیچ وجه و در هیچ شرایطی سستی و تهاون نسبت به آن را نمی پذیرد.

مورد دوم: تقیه مستلزم ریختن خون کسی باشد که خداوند متعال آن را حرام کرده است، در اینجا مشهور فقها می گویند تقیه در مورد خون تجویز نمی شود، چرا که تقیه به جهت حفظ خون (جان) تشریح شده است بنابراین اگر به مرحله ریختن خون برسد دیگر تقیه مشروع نیست. به بهانه تقیه نمی توان مسلمان یا کافر غیر محارب را به قتل رساند، البته با توجه به اختلافاتی که در زمینه امتدادات مورد دوم در کلام فقها آمده است.

نصوص فراوان و قواعد فقهی و عقلی و عقلانی نیز بر این این معنای اول تقیه گواهی می دهند.

معنای دوم: آنچه را که من تقیه سبکی یا تقیه مداراتی می نامم (با توجه به تفصیلی که در میان آنها در معنای تقیه مداراتی در اصطلاح آنها وجود دارد) و این همان چیزی است که ممکن است باعث ایجاد مشکلاتی در روابط شیعه و سنی شده باشد. بسیاری تصور می کنند که این تقیه به معنای نفاق، دروغ، دو رویی و دستکاری است، به طوری که نمی توان تا زمانی که مفهوم تقیه وجود دارد، بین شیعه و دیگران اعتماد ایجاد کرد. زیرا شیعه از تقیه استفاده می کند و در مقابل دیگران عقایدی را که به آن معتقد است را انکار می کند، نه به این دلیل که از گذشته شدن می ترسد، بلکه برای جلب نظر دیگران یا اصلاح چهره خود در مقابل دیگران یا به دلایل دیگر. مشکل در این است که تقیه از طریق رسانه ها انجام می شود، بنابراین شیعیان

این را نفی می کنند که محدث نوری قائل به تحریف قرآن کریم بوده است تا فرصت حمله به خود را از مخالفان سنی خود بگیرد.

آنچه من شخصاً با اطلاعات ساده و تأملات فروتنانه ام در متون می فهمم این است که این تقیه چیزی جز حسن معاشرت با دیگران نیست و مانند سیاست بیانگر هنر ممکن است نه هنر آنچه باید باشد. مثلاً وقتی کسی می خواهد دیگران را مسلمان کند، لازم نیست همه احکام اسلام را یکجا ذکر کند، بلکه باید دعوت خود را به صورت مرحله ای برنامه ریزی کند تا دیگری برای پذیرش دین و عمل به قرآن کریم آماده شود. تدرج قرآن عزیز در تبیین احکام و تشریحات، خود بهترین گواه بر این است که اسلام خود مطالبش را به صورت تدریجی ارائه کرده تا بتواند در دعوت خود موفق باشد.

این تقیه به انسان می آموزد که در تبیین دین برای دیگران یا دعوت به آن متکبر، خشک و خشن نباشد، بلکه با ملایمت و مهربانی با آنها رفتار کند و همان گونه که با فرزندش با دلسوزی و عطوفت رفتار می کند، با آنها رفتار کند. نه با تندخویی و سختی که میداننش جهاد و دفاع باشد. این همان تقیه است، هر چه اسمش را بگذاریم، و من هیچ ایرادی در این معنای تقیه نمی بینم. زیرا نفاق نیست، بلکه بیان دیدگاه و عقیده است، نهایت این که بیان و شفافیتی آرام است که تصویری ملایم به نمایش می گذارد، نه بیانی متکبرانه که مردم را از دین متنفر کند، همانطور که امروز با برخی سلفی های افراطی در مذاهب مختلف اسلامی شاهد هستیم.

بنابراین تقیه در اینجا به این معناست که خطری جان انسان را تهدید نمی کند، بلکه تنها به جهت برقراری رابطه حسنه با دیگران، حسن معاشرت با آنها، سیاست ارتباط با آنها و ایجاد تفاهم فکری و دینی وجود داشته باشد، انسان باید از ابزارهای موفقیت استفاده کند و در نتیجه نباید همیشه نظر خود در همه موارد اعلام نکند. زیرا ممکن است جامعه نظر او را تحمل نکند و در نتیجه این به جامعه یا حقیقتی که به آن معتقد است آسیب زند و تقیه به این معنا اگر در حد معقول باشد امری عقلایی است تا فرد با جامعه خود هماهنگ باشد و با اسلوبی خشک با آن ها برخورد نکند. مثلاً ممکن است در باییم که گاهی یک رفتار خاص در زندگی خود کنار گذاریم و به خاطر احترام به دیگران از انجام آن خودداری کنیم، زیرا انجام ندادن آن ممکن است در زندگی اجتماعی ما مشکلاتی ایجاد کند و باعث درگیری شود. آنچه در اینجا مهم است این

است که موضوع نباید به حد افراط و تفریط برسد که حالت دوگانگی در انسان ایجاد کند، همان چیزی که قرآن کریم آن را نفاق بیان می کند و برخی از احادیث آن را انسان دو رو یا دو زبانه بیان می کند. به این نحو که ظاهر و صورت من یک چیز باشد و در نهان چیز دیگری باشد یا شخصیت من در هر مجلسی با مجلس دیگر متفاوت باشد این رفتار در متون دینی ما مذموم است و خوب نیست که فردی این چنین شخصیتی داشته باشد.

در مورد اتفاقی که برای شیعیان افتاد این است که فراوانی ظلم و بی عدالتی و طولانی شدن این برهه های زمانی و اقلیت بودن شیعیان باعث شد که مفهوم دوگانگی در بین آنها ریشه بدواند و این شخصیت از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده است، در واقع با وجود تغییر در بسیاری از شرایط عینی، توسعه یافته و به گستره ای بیش از حد رسیده است، اگر اکثریت اسلامی به آنها آزادی بیان عقاید خود را می داد، ممکن بود اکثریت شیعه اینگونه نبودند، اما تا زمانی که محیط بسته باقی ماند، این شخصیت حضور خواهد داشت و حتی رشد می کند و شکل های متفاوتی به خود می گیرد.

آنچه اکنون لازم است این است که اولاً معنای تقیه را درک کنیم و بدانیم که حد آن ترس از جان و... است و ثانیاً درک کنیم که این مفهوم امتداد پیدا کرده تا بیانگر خبرویت در برخورد انعطاف پذیر با دیگران برسد نه این که انسان را به مرحله ای برساند که خیانتکار باشد یا چند وجهی باشد بنابراین این درست نیست که انسان در حالی که دیگران را تکفیر می کند، دعوت به وحدت اسلامی کند، یا دعوت به تقریب بین مذاهب کند و در عین حال معتقد باشد که سایر مسلمانان برای دین از یهودیان و مسیحیان خطرناک ترند. این یک مفهوم کاملاً دوگانه است. اهل بیت علیهم السلام این گونه نبودند، بلکه در مساجد مردم شرکت می کردند و با آنها زندگی می کردند و به دیدار یکدیگر می رفتند و عقاید خود را داشتند که با دیگران فرق داشت..

بله ، ائمه گاهی در اثر شرایط سخت آن دوران، عقاید خود را آشکار نمی کردند، لذا فقط به اخبار آن به نزدیکان خود بسنده می کردند و این موضوعی است که نقاشی در آن نیست. بین نگفتن تمام حقیقت و عدم بیان تفاوت وجود دارد. اما این که این موضوع را به امروز که عصر شبکه های ماهواره ای و جهانی شدن و شفافیت اطلاعات است سرایت دهیم زیرا شخصیت دوگانه و مضطرب بیش از دیگران به خود شیعه آسیب می زند... و بر این اساس، برخی از انواع

تطبیقات نادرست تقیه از جهتی ناشی از بدرفتاری با شیعیان در طول تاریخ است و از جهتی دیگر به برخی از نمونه های افراط و تعلق از سوی برخی از شیعه در تطبیق آن باز می گردد.

ممکن است به من بگویید: چگونه آنچه را که در مورد معنای اول تقیه ذکر کردید و آنچه که یاران پیامبران در طول تاریخ از استقامت و بازدارندگی تا سرحد مرگ انجام داده اند جمع کنیم؟ حتی برخی از آنها در خاک مدفون می شدند و سرهایشان را با ابره بریدند ولی سخنی مبنی بر اعتراف یا تسلیم بر زبان نیاوردند؟

پاسخ همان چیزی است که در ابتدای سخن به آن اشاره کردیم، گاهی ممکن است بیان سخنان باطل حرام باشد، اگر فرض کنیم که یکی از رهبران مقاومت در برابر اشغالگر دستگیر شده و از او خواسته شده اعتراف کند، در این صورت اعتراف توسط این فرد به لحاظ شرعی حرام است. زیرا آسیب او محدود به خود رهبر نخواهد بود، بلکه به همه ارگان ها و نیروهای مقاومت سرایت می کند و بنابراین قاعده تراحم بین مهم و مهم ترین در اینجا جاری است و این همان کاری است که یاران انبیاء در آن دوران انجام دادند. زیرا مقاومت نیازمند قیام بدون مصالحه بود.